**در بیان بعضی امور کلّیه که دانستن آن حافظ صحّت و رافع مرض را از جمله واجبات است**

مخفی نماند که مدار حفظ صحّت و تقویت قوّت، بر رعایت قوانین اعتدال است و رعایت آن در غایت[[1]](#footnote-2) اَشکال، به سبب اختلاف مزاج افراد انسان و تفاوت احوال و مراتب آن. زیرا که دو شخص از اشخاص انسانی را نمی‌توان یافت که مزاج ایشان در یک مرتبه باشد و چون افراد و اشخاص انسانی از غایت کثرت در [حیطة][[2]](#footnote-3) ضبط نمی‌توان آورد، هر آینه از برای مزاج هر فردی هرچیزی که لایق به حال او باشد تعیین نتوان نمود، پس حکما را ضرورت شده که از مراتب اختلافات امزجه حد وسطی و مرتبة اعتدالی منظور دارند و چیزی که لایق به حال او باشد تعیین فرمایند، از اغذیه و اشربه و غیرهما و باقی احوال را به حدس طبیب[[3]](#footnote-4) باز گذارند.

و چون معلوم شد که مراتب مزاج‌ها در غایت اختلاف است، ظاهر است که یقینی که حکما فرموده‌اند موافق هر مزاج نخواهد بود، پس حکم حدس صایب و قیاس درست را میزان صواب و خطا باید گردانید و بعد از آن، به رعایت قوانین حکما مشغول گردید تا صحّت قول حکما ظاهر گردد. زیرا که می‌تواند بود که دوایی را که حکما سرد گفته باشند، نسبت به بعضی مزاج‌ها گرم باشد و دوایی که گرم گفته باشند، نسبت به بعضی مزاج‌ها سرد بود، بلکه از دوایی که شربتی از وی مثلاً دو مثقال تعیین نموده باشند، گاه باشد که در مزاجی سه مثقال از آن باید داد و در مزاجی دیگر یک مثقال، بنا بر تفاوتی که میانه امزجه است. و از این جهت است که شیخ ابوعلی سینا در «طبیعیّات شفا» تصریح نموده‌ به این معنی که ما مزاج دوایی را که معتدل گفته‌ایم، مقصود ما آن نیست که اعتدال حقیقی دارد زیرا که اعتدال حقیقی چه از جمله محالات است چنان‌که در محل خود مبیّن شده و مقصود آن هم نیست که مزاج او موافق و مطابق مزاج انسان است، چه اگر چنین بودی بایستی انسانی بودی بلکه مقصود آن است که معتدل است به این معنی که اگر بر مزاج انسان معتدل‌المزاج وارد شود، نه حرارت را زیاده گرداند و نه برودت را. و همچنین مزاج دوایی را که گرم گفته‌ایم یا سرد، مراد ما آن نیست [که جوهر آن دوای گرمی یا سردی هست و مراد آن هم نیست][[4]](#footnote-5) که جوهر آن گرم‌تر یا سرد‌تر از مزاج انسان است بلکه مراد آن است که اگر بر بدن انسان معتدل‌المزاج وارد شود، مزاج او را گرم یا سرد گرداند. و بنا بر این است که می‌تواند بود که دوایی سرد باشد نسبت به بدن انسان و گرم باشد نسبت به بدن عقرب یا دوایی گرم باشد نسبت به بدن انسان و سرد باشد نسبت به بدن مار، بلکه می‌تواند بود که دوایی قیاس به مزاج صنفی، گرم باشد و قیاس به مزاج صنفی دیگر، سرد چنان‌که قیاس به مزاج صنف رومی[[5]](#footnote-6) گرم باشد و قیاس به مزاج صنف هندی، سرد و از این جهت است که فلفل را در هند سرد می‌گویند و در خراسان، گرم. بلکه چه جای این است، می‌تواند بود که دوایی قیاس به شخصی، گرم باشد و قیاس به شخصی، سرد با آنکه هر دو از یک صنف باشند چنان‌که دوایی قیاس به مزاج زید، گرم باشد و قیاس به مزاج عمرو، سرد؛ بلکه قیاس [به یک شخص در یک وقت، گرم باشد و در یک وقت، سرد][[6]](#footnote-7). و بنا بر این است، اطبّا وصیت فرموده‌اند که اگر خواهند تبدیل مزاج نمایند، بر استعمال دوا اقتصار نفرمایند زیرا که تواند بود که آن دوا موافق مزاج نباشد.

این است آنچه[[7]](#footnote-8) مضمون کلام شیخ بود و از اینجا معلوم شد که حکما راهی ‌نموده‌اند و قطع راه را موقوف بر حس[[8]](#footnote-9) و حرکت و حدس راهرو باز گذاشته. پس در امر علاج مرض یا حفظ صحّت، حدس را دَخل باید داد و مدار [بر][[9]](#footnote-10) تعیّنات[[10]](#footnote-11) حکما ننهاد. وجه تعیّنی که ایشان فرموده‌اند، شاید که موافق حال آن مزاج خاص نباشد، پس اگر در دفع علّتی یا حفظ صحّتی از یک چیز منفعت نیابد، لایق آن است که استعمال چیزی دیگر نمایند و از این جهت خطّ خطا بر حرف حکما نکشند و نحن نختم [الکلام][[11]](#footnote-12) علی هذا و ‌السّلام [علی] من اتّبع الهدی. تمّت الرّساله فی شهر شعبان سنة 1040. تمام شد.[[12]](#footnote-13)

1. . الف: رعایت [↑](#footnote-ref-2)
2. . الف: «خیر» [↑](#footnote-ref-3)
3. . ب: به حدت طبیعت [↑](#footnote-ref-4)
4. . در نسخة ب نیست. [↑](#footnote-ref-5)
5. . الف: آدمی [↑](#footnote-ref-6)
6. . در حاشیة الف اصلاح شده است. [↑](#footnote-ref-7)
7. . الف: آنج [↑](#footnote-ref-8)
8. . الف: حسن [↑](#footnote-ref-9)
9. . الف جاافتادگی دارد. [↑](#footnote-ref-10)
10. . ب ناخوانا است. [↑](#footnote-ref-11)
11. . الف جاافتادگی دارد. [↑](#footnote-ref-12)
12. . انجامة نسخة ب چنین است: «قد فرغت من تحریره و ترقیمه و تسویده و تصحیحه بعون ‌الله تعالی و احسن توفیقه و انا اقلّ خلیفه عبدالحسین ابن مرحوم میرزا خداویردی، فی شهر ربیع‌الاول سنه ۱۲۳۳. امید که کاتب‌الحروف را به نوازش لایق، مسرور و به احسان گوناگون، در مابین امثال، سرافراز و محبور فرمایند. باقی والسلام علی خیرالانام. [↑](#footnote-ref-13)